

اصلاحات اقتصادی: موفقیت چین و شکست اروپای شرقی

● نوشته: جان راس

○○ ترجمه: عارف اقوامی مقدم

□□ منبع: Monthly Review - 1994. Issue 1 - Vol. 46

کرد. روند رشد بلافاصله پس از ۱۹۷۹ بهبود یافت و به صورت کاستی‌ناپذیری ادامه پیدا کرد. در اروپای شرقی اثرات بلافصل اصلاحات پس از ۱۹۸۹ به صورت کاهش چشمگیری در تولید که تاکنون ادامه یافته است، تظاهر نمود. تحولات پدید آمده در چین درست مانند تحولات مورد نیاز در روسیه می‌باشد. در اصلاحات چین، تولید کالاهای مصرفی به بخش رهبری کننده اقتصاد تبدیل شد، عرضه مواد غذایی با کیفیت بالا نظیر گوشت و میوه به سرعت افزایش یافت، بخش خدمات سریعاً گسترش پیدا کرد و شرکت‌های کوچک - مقیاس رونق گرفت. در نهایت، بهره‌وری کار و سرمایه ترقی کرد و استانداردهای زندگی به دو برابر افزایش یافت. حکومت روسیه موارد فوق را بعنوان هدفهای برنامه‌های خود اعلام کرده اما در دستیابی به آنها کاملاً دچار شکست شده است.

این تعارض البته اتفاقی نیست. همان «قوانین اقتصادی» که به موفقیت چین منجر شد توجیه‌گر شکست برنامه‌های اصلاحی در روسیه و اروپای شرقی می‌باشد. اشتباه حکومت‌ها در کشورهای اخیرالذکر، عدم ارزیابی صحیح آنها از ویژگیهای اقتصاد روسیه و اروپای شرقی است. اقتصاد این کشورها روی هم رفته از اقتصادهای رقابتی غرب متفاوت

از آنجا که روسیه و دیگر کشورهای اروپای شرقی و چین دارای اقتصادهایی تحت سیطره کمونیسم بودند، هرگونه تحلیل از بحران کنونی روسیه باید با این پرسش همراه شود: چرا اصلاحات اقتصادی چین پس از ۱۹۷۹ به موفقیت‌های عظیم نایل آمده، حال آنکه تحولات ساختاری اروپای شرقی پس از ۱۹۸۹، و روسیه پس از ژوئن ۱۹۹۲ به فلاکت منجر شده است. البته سؤال مذکور مبحثی آکادمیک نیست زیرا وضع یاد شده زندگانی هزاران میلیون انسان را تحت تأثیر قرار داده است. همچنان که از بررسی اقتصادی اروپا توسط سازمان ملل در سال ۱۹۹۲ برمی‌آید، «کاهش زیاد تولید در دو یا سه سال گذشته در برخی از کشورها، غیرقابل مقایسه حتی با رکود بزرگ سالهای ۱۹۳۳-۱۹۲۹ است». روسیه در سال ۱۹۹۲ متحمل بیشترین کاهش سطح تولید در تاریخ معاصر خود بوده است. این حقیقت که رشته اصلاحات صورت گرفته در هر یک از این کشورها به بدبختی منجر شده؛ بیانگر این امر می‌باشد که ریشه شکست‌ها نه در اشتباهات اجرایی بلکه در ماهیت سیاست‌های فوق نهفته است. این فرآیند ریشه بحرانهای سیاسی عمیق در روسیه را تبیین می‌کند.

تعارض میان نتایج بدست آمده از اصلاحات چین در سال ۱۹۷۹ و اصلاحات اروپای شرقی در سال ۱۹۸۹ نشان دهنده نوعی تفاوت آشکار است. در دهه پس از ۱۹۷۹، تولید ناخالص داخلی چین ۱۳۵ درصد رشد

صنعت را به خود اختصاص داده بودند. تأمین قطعات و مونتاژ نهایی، هر دو انحصاری بود. ساختارهای مشابه آن، در اروپای شرقی و چین به چشم می خورد. در غرب مؤسساتی با بیش از ۱۰۰۰ شاغل فقط ۲۰ تا ۳۳ درصد اشتغال را در برمی گیرند. برای مثال، در ژاپن حتی در صنایع بسیار متمرکز و سرمایه بر ساخت نیمه هادی ها^۲، پنج شرکت بزرگ فقط ۶۰ درصد تولید را در انحصار خود دارند.

فضای صنعتی اقتصاد روسیه بیش از هر چیز به انحصار کامل در غرب شبیه است. مضافاً اینکه امیدهای حکومت برای خنثی کردن اثرات انحصار از طریق خصوصی سازی و رقابت بی پایه است. انحصار نه تنها در سطح مالکیت، که در سطح تولید وجود دارد و بنابراین خصوصی سازی فی نفسه چیزی را اصلاح نخواهد کرد. مضافاً اینکه صادرات روسیه به قدری اندک است که قادر به تأمین مالی واردات ضروری برای رقابتی ساختن بازار داخلی نیست و محتملاً بخش صادرات آن کوچک باقی خواهد ماند.

قوانین انحصار کاملاً شناخته شده بوده و غالباً توسط اقتصاددانان روسیه برای نشان دادن خطاهای دولت در زمینه سیاستگذاری به کار گرفته شده است. در نظام شوروی پیشین، انحصارها در راستای دستیابی به هدف های برنامه ای تولید می کردند و به سبب کنترل قیمت، فقط قادر به افزایش سود از طریق افزایش بازده و نه محدود کردن آن بودند. اما با گذار به «بازار آزاد»، بهترین استراتژی برای انحصارهای رها شده از کنترل دولت، کاهش بازده و افزایش قیمت تا نقطه حداکثر سازی سود است. این فرآیند در واقع عملی شده و به نوبه خود تا اندازه زیادی توجیه کننده رکود اقتصادی روسیه و اروپای شرقی است.

اثرات مستقیم انحصاری شدن، بوسیله پوشش های سیستم اعتباری تقویت می شود. گردانندگان سیستم پولی برآنند که افزایش قیمت های انحصاری پیامد گسترش بازار آزاد است و این روند آنان را به بن بست خواهد کشانید. آنها یا باید با افزایش عرضه پول به نسبت افزایش قیمت ها، تورم عمومی را بپذیرند، یا با «تکیه بر باد» اجازه دهند تولید کاهش یابد. قبطیهایی از دولت، شق دوم را در اواخر سال ۱۹۸۹، با تقلیل نرخ رشد عرضه پول از ۱۹۰ درصد در سه ماهه سوم آن سال به کمتر از ۱۰ درصد در نیمه دوم سال ۱۹۹۰، در برابر افزایش ۴۰۰ درصدی قیمت های داخلی در پیش گرفتند. این فرآیند به سقوط شدید «عرضه پول واقعی» و سقوط فاجعه بار تولید انجامید.

زمانی که در تابستان ۱۹۹۲ صنایع روسیه و اتحادیه های صنفی مشترکاً خواهان افزایش تسهیلات اعتباری شدند، خواست آنان به دلایلی که در بالا به آن اشاره رفت، موجه بود. اما گشایش های اعتباری مشکلات خاصی برای اقتصادهای دوگانه به وجود می آورد. درحالی که افزایش عرضه پول برای جلوگیری از سقوط تولید در اقتصاد کاملاً انحصاری که از تورم رنج می برد ضروری است، همین امر خود به تداوم تورم منجر خواهد شد. در پی آن، قیمت ها در بخش انحصاری در قیاس با بخش رقابتی (عمدتاً کشاورزی) که شرکتهای منفرد موجود در آن قادر به سودآوری از طریق کاهش تولید نیستند، افزایش می یابد. هزینه داده ها در بخش رقابتی در مقایسه با ستانده ها بالا می رود، درحالی که بخش انحصاری همچنان از دسترسی ترجیحی به اعتبارات بهره مند می گردد. این امر به بحرانی عمیقتر در بخش کشاورزی (و دیگر بخشهای رقابتی) در مقایسه با صنعت

است. روسیه، چین و اروپای شرقی دارای نوعی «اقتصاد دوگانه» هستند. این اقتصادها دارای یک بخش انحصاری تقریباً خالص و بزرگ هستند که اساساً بر مبنای قوانین انحصار عمل می نماید و یک بخش غیرانحصاری که عملاً بر اساس قوانین رقابت کار می کند. پویایی خاص این اقتصادها از تعامل بخش انحصاری و غیرانحصاری حاصل می شود. پس از آنکه ویژگیهای اقتصادهای فوق شناخته شد، قوانین و سیاستهای ضروری برای عملکرد موفقیت آمیز، تعریف و تبیین خواهد گردید.

بازارهای ملی و بین المللی

برای ارزیابی سیاستهای بدیل برای رشد اقتصادی در کشوری چون روسیه، که اقتصادی دوگانه دارد، ملاحظه اندازه نسبی بازارهای ملی و بین المللی و تفاوت های ساختاری میان آنها اهمیت اساسی دارد. بازار جهانی (بین المللی) اساساً رقابتی است. به استثنای شمار اندکی از کالاها، هیچ کشوری در زمینه عرضه [محصولات] بر بازار تسلط ندارد.

بازار داخلی روسیه بخشی از یک اقتصاد دوگانه می باشد که ترکیبی از بخشهای انحصاری و رقابتی است. اگر بازار جهانی بر کانال عرضه در اقتصاد روسیه تسلط یابد، می توان ادعا کرد که اقتصاد روسیه بطور بنیادی رقابتی است و بدین ترتیب می تواند تحت پوشش قوانین رقابت قرار گیرد. اما از آنجا که بازار ملی بر اقتصاد روسیه تسلط دارد، اقتصاد آن کشور مشمول قوانین اقتصادهای دوگانه است. حکومت روسیه و مشاوران آن تاکنون از فهم این موضوع با اهمیت عاجز بوده اند. آنان از نتیجه گیری ضروری از این حقیقت که خود روسیه و جمهوریهای شوروی پیشین منبع عمده عرضه برای خود هستند غافل مانده اند. بر اساس محاسبات صندوق بین المللی پول، تجارت روسیه چیزی در حدود ۲۲٪ تولید ناخالص داخلی است که از این میان ۱۳٪ با دیگر مناطق شوروی پیشین و فقط اندکی بیش از ۹٪ آن به مفهوم اخص کلمه، صفت «خارجی» را با خود یدک می کشد. غلبه وجه تجارت با جمهوریهای شوروی پیشین دارای اهمیت اساسی است زیرا اتحاد جماهیر شوروی نه فقط در زمینه بازار کالاهای نهایی، بلکه از لحاظ مواد خام و کالاهای واسطه ای کمبودی نداشت. بنابراین در ارزیابی اهمیت نسبی رقابت و انحصار، این بازار «داخلی» است که تعیین کننده می باشد.

اقتصاد دوگانه و تورم

تفاوت ساختار اقتصادی روسیه و غرب بسیار برجسته است. در شوروی پیشین، ۸۷ درصد از کل ۶۰۰۰ مصنوع تحویلی به کمیته عرضه دولتی در صنایع ساخت ماشین، از منابع تولیدی منفرد و نزدیک به سی-چهل درصد مصنوعات صنعتی از تولیدکنندگان فراهم می شد. شرکتهایی با بیش از ۱۲۵۰ شاغل در حدود ۸۵ درصد اشتغال در بخش

۱۹۷۸ تا ۱۹۸۸ از ۸/۷ درصد GNP به ۷/۵ درصد کاهش یافت. (۳) مقادیر معتناهی از اعتبارات دولتی در اختیار شرکتها قرار گرفت؛ مقدار این اعتبارات از ۹٪ GNP در سال ۱۹۷۸ به حدود ۳۰ درصد در سال ۱۹۸۸ بالغ شد. همچنین از آنجا که قیمتها در بخش انحصاری کنترل می‌شد، شرکت‌های انحصاری فقط از طریق افزایش بازده می‌توانستند به سود بیشتر دست یابند.

ترکیب تقاضای زیاد و اعتبارات سرمایه‌گذاری ارزان، به گسترش سریع بازده در شرکت‌های دولتی منجر شد. بازده ناخالص در بخش شرکت‌های دولتی از سال ۱۹۸۱ تا ۱۹۸۶ در حدود ۵۶ درصد با نرخ سالانه‌ای نزدیک به ۱۰ درصد افزایش یافت. بنابراین، تحول در تمرکز صنعتی که در این دوره به منصه‌ظهور رسیده، نه ناشی از کوچکتر شدن بخش دولتی یا خصوصی‌سازی آن، بلکه ناشی از گسترش سریع دیگر بخش‌ها بوده است. بازده ناخالص صنعتی بخش اشتراکی غیردولتی طی همین دوره با نرخ معادل ۱۹٪ (سالانه) افزایش یافت. بدین ترتیب چین بخش انحصار دولتی را مضمحل نکرد، بلکه مناسبات آنرا با سایر بخشهای اقتصاد خود دگرگون ساخت.

بنیان اصلاحات چین در حیطه تقاضا، افزایش اساسی سهم درآمد ملی بود که آنهم در درآمد شخصی تظاهر می‌یافت. از سال ۱۹۷۸ تا ۱۹۸۱ یعنی فقط در عرض سه سال، سهم GNP اختصاص یافته به مصرف خصوصی از ۵۲/۶ به ۵۸/۵ درصد افزایش یافت. به عبارت دقیقتر، مصرف در حدود ۲۰٪ ترقی کرد. تمامی دیگر اهداف، به نحوی از انحاء تابعی از دستیابی به این جهش بود. مصارف بخش دولتی از ۱۴/۲ درصد GNP به ۱۱/۵ درصد کاهش یافت، و سرمایه‌گذاری ثابت بطور موقت از ۲۶/۸ درصد به ۲۰/۱ درصد GNP رسید، اما بلافاصله پس از جهش به سطوح بالاتری از مصرف مجدداً به حالت پیشین بازگشت.

این تغییر عظیم در سهم اختصاص یافته به مصرف، پیش شرط دگرگونی حیطه تقاضا بود. صنایع جدید - فرآوری مواد غذایی، لوازم خانگی با دوام (منظور صناعی است که بلافاصله و مستقیم ارزش مصرفی ندارد مثل یخچال)، خدمات مصرفی - به شرط ایجاد بازار می‌توانست توسعه یابد. اما تحولات چین، مانند روسیه بی‌ملاحظه و پرشتاب نبود. کاهش سهم بخش نظامی از GNP، ابزار عمده ترفیع استانداردهای مصرف بود، اما کاهش سهم بخش نظامی از تولید ناخالص ملی که به ۳٪ بالغ می‌شد در مدت ده سال جامعه عمل پوشید.

بازسازی عرضه که به تبع تغییرات ساختاری تقاضا ضروری می‌نمود، با تغییرات چشمگیر قیمت‌های نسبی در راستای منافع بخش‌های غیرانحصاری اقتصاد همراهی شد. این مکانیسم کلید موفقیت اصلاحات اقتصادی در چین به‌شمار می‌آید. در سالهای ۱۹۷۸-۸۱ با آغاز اصلاحات روستایی، قیمت محصولات کشاورزی در قیاس با محصولات صنعتی ۳۸ درصد افزایش یافت و در همین دوره قیمت کالاهای مصرفی در حدود ۱۱ درصد نسبت به سطح عمومی قیمت‌ها ترقی کرد. طی سالهای ۸۶-۱۹۸۴، با آغاز اصلاحات شهری، قیمت کالاهای مصرفی در قیاس با دیگر کالاها در حدود ۱۱ درصد افزایش یافت. درآمد عامه مردم بوسیله سوبسیدها و افزایش دستمزد در برابر افزایش قیمت‌ها حفاظت می‌شد. بنابراین برخلاف روسها، مصرف‌کنندگان چینی از تغییرات پدید آمده در قیمت‌های نسبی متحمل

منجر می‌شود. «آزادسازی» کامل قیمت‌ها برای شرکت‌های کوچک خصوصی فاجعه‌بار بوده و در حدود ۵۰ درصد شرکت‌های تعاونی در روسیه به ورشکستگی کشیده شده‌اند.

چنانچه اتحاد شوروی به طور عمدی صنایع کالاهای مصرفی را توسعه نیافته نگاه نمی‌داشت، جریان خاص ذکر شده چندان تعیین کننده به حساب نمی‌آمد. درجه توسعه نیافتگی این بخش، نکته اصلی تمایز در موفقیت اقتصادی چین و شکست کشورهای پیشین بلوک شوروی می‌باشد. کمتر از ۵۵ درصد تولید ناخالص داخلی شوروی و حتی دقیقاً کمتر از ۵۰ درصد، به تولید کالاهای مصرفی اختصاص داده می‌شد در حالی که این مقدار برای غالب کشورهای غربی ۶۵-۶۰ درصد و برای ایالات متحده ۶۷ درصد است. توسعه نیافتگی فوق‌نقطه تمایل به کار را کاهش می‌دهد بلکه همچنین به تحریف جدی ساختار ظرفیت تولیدی از چشم انداز نیازهای داخلی و رقابت بین‌المللی می‌انجامد. مضافاً اینکه شوروی پیشین مشوق‌های کارگری را بواسطه تخصیص مقادیر بسیار کم [منابع مالی] به خانه‌سازی در مقایسه با تقاضای آن کاهش داده بود. در غرب، سهم سرمایه‌گذاری در امرخانه‌سازی بطور معمولی ۳۳-۲۳ درصد تولید ناخالص داخلی است. در اتحاد شوروی این مقوله طی سالهای ۸۹-۱۹۷۱ در حدود ۱۵ درصد بود. صنایع خدماتی نیز که سریع‌الرشدترین بخش در اقتصادهای غربی می‌باشد، در اتحاد شوروی سابق به همین مقدار توسعه نیافته مانده بود. در سال ۱۹۹۰ اشتغال در بخش خدمات: برای آلمان ۵۷٪، در ژاپن ۵۹ درصد، در ایالات متحده ۷۱٪ و در اتحاد شوروی فقط ۴۵٪ از اشتغال ملی بود.

بنابراین، هم‌زمان با فرآیند خصوصی‌سازی در روسیه و مقایسه آن با غرب، اقتصاد این کشور از نوعی توسعه بالنسبه زیاد در بخش صنایع سنگین و توسعه نیافتگی در صنایع سبک و خدمات برخوردار بوده است.

این عدم تعادل صنعتی، در درجه تمرکز صنایع نیز به صورت تمرکز زیاد در صنایع فرا - توسعه یافته^۲ و توسعه کمتر در صنایع توسعه نیافته همراه می‌شود. زمانی که فرآیند تعیین قیمت «لیبرالیزه» شد، قیمت‌های نسبی در راستای منافع بخش انحصاری متحول گردید و صنایع کمتر متمرکز را تحت فشار شدید قرار داد. این تحولات ناصواب، صنایع فرا - توسعه یافته را بهره‌مند، و توسعه نیافته‌ها را از هم پاشید و دقیقاً در جهت عکس آنچه برای پاسخگویی بازار به نیازهای مردم لازم بود، عمل نمود.

اصلاحات اقتصادی چین

در اصلاحات اقتصادی چین، هیچ قسمت عمده‌ای از بخش انحصاری به بخش خصوصی واگذار نشد. تنها چند موج «خصوصی‌سازی کوچک»، بالاخص در بخش خرده‌فروشی به حرکت درآمد که آنهم تأثیری بر صنایع بزرگ - مقیاس نداشت. بازده بخش انحصاری بواسطه سه مکانیسم مکمل گسترش یافت: (۱) کل اقتصاد، تحت تأثیر سیاست‌های زیر به سرعت گسترش یافت. تقاضا برای کالاها از سوی صنایع دولتی در سطح بالایی حفظ شد. (۲) اندکی کمتر از نصف سرمایه‌گذاری در بخش دولتی مشمول برنامه‌ریزی مرکزی بود، و از سال

۱۹۹۰ و شناخته شدن چین بعنوان ابرقدرت اقتصادی در حال ظهور در قرن آینده می باشد.

چالش های فراروی روسیه

استراتژی خاصی که موجب موفقیت چین شده و بالعکس استراتژی ای که شکست اروپای شرقی و روسیه را به دنبال آورده، اساساً در تعارض با یکدیگر قرار دارند. در کشورهای اخیرالذکر دولت کنترل بر صنایع انحصاری را از دست داد، تولید در بخش انحصاری سقوط کرد، قیمت ها در این بخش در مقایسه با بخش رقابتی افزایش یافت و بخش اخیرالذکر بوسیله قیمت های بالا ضعیفتر شد. اما در چین، حاکمیت از کنترل مستقیم خود در راستای حفظ یا افزایش بازده در بخش انحصاری، و همچنین از قدرت کنترل قیمت در جهت تشویق توسعه در بخش رقابتی استفاده نمود.

از قوانین اقتصادی توسعه در اقتصادهای دوگانه چنین برمی آید که تنها اصلاحات از نوع چینی آن می تواند در روسیه موفقیت آمیز باشد. آنچه در این حوزه مهم می نماید زمان یا طول مدت اجرای اصلاحات «اروپای شرقی» نیست، زیرا تنها یک نتیجه از آن بر خواهد خواست و آن چیزی جز فلاکت نیست. مکانیسمی اداری که بتواند شبکه پیچیده ای از شرکتهای انحصاری (ضروری) را برای تأمین مصرف کنندگان، در یک جامعه مدرن خلق نماید، تاکنون شناخته نشده باقی مانده است. دولت باید رهبری را برعهده گیرد، اما باید از مکانیسم بازار برای توسعه صنایع مصرفی در تمامی سطوح از تولید تا خرده فروشی استفاده نماید.

سه گروه عمده در روسیه، آشکارا دارای محرکهای لازم برای پیشبرد اصلاحات به سبک چین هستند و قدرت کافی برای به کرسی نشاندن برنامه های خود دارند: (۱) صاحبان صنایع و مدیران، که می دانند به هر نحو باید از صنایع جلوگیری کنند و شرایط لازم برای ممکن ساختن مدرنیزاسیون اقتصادی فراهم سازند؛ (۲) نمایندگان توده های کارگری، بالاخص اتحادیه های کارگری، که به ضرورت بی چون و چرای تغییر چرخه سقوط مصرف و کاهش اشتغال آگاهند؛ (۳) بازرگانان کوچک، که حقوق قانونی نوپای آنها در فضائی اقتصادی که قادر به ادامه حیات در آن نیستند، مسخره آمیز به نظر می رسد. بنابراین، برای جنبش اصلاحی از گونه های متفاوت، پایه های سیاسی وجود دارد، و فاجعه آمیز بودن سیاست های جاری اظهارنظر من الشمس می باشد. در آینده خواهیم دید که آیا این نیروها توانایی تشکیل یک بلوک اقتصادی و سیاسی منسجم را دارند یا نه. چنانچه این توانایی را نداشته باشند، عمیق تر شدن آشفتگی اقتصادی، نیروهای ناسیونالیست افراطی را بیش از پیش تقویت خواهد کرد؛ به همان گونه که در آراء داده شده به زیربنفسکی بازتاب یافت.

□ □ زیر نویس ها:

1. State Supply Commission
2. Semiconductor
3. Overdeveloped

بیشتر نوعی بار منفی از توسعه مدنظر است

4. Consumer - oriented industries

خسارت نشدند و تا اندازه زیادی از افزایش عرضه کالاهای مصرفی بهره مند گشتند و در همین راستا بطور گسترده از اقدامات انجام شده حمایت کردند.

از آنجا که مرز میان سرمایه گذاری و صنایع کالاهای مصرفی تا حدود زیادی بر مرز میان بخش های انحصاری و غیر انحصاری منطبق می باشد، سازماندهی دوباره قیمت ها در راستای منافع بخش انحصاری، درست عکس آنچه در روسیه اتفاق افتاد، صورت پذیرفت. با حذف تمامی موانع در راه تولید کالاهای مصرفی و تغییرات بسیار مساعد قیمت ها، شرکتهای بخش کشاورزی و صنایع مصرفی^۴ از رونق قابل توجهی برخوردار شدند. اصلاح قیمت ها در چین نوعی بقا و دوام واقعی به حق تأسیس شرکتهای خصوصی بخشید، حال آنکه در اروپای شرقی این حق قانونی بر اثر قیمت گذاری های نامناسب بی اثر می شد.

در چین سه بخش متمایز صنعتی توسعه پیدا کرد. بخش خصوصی با ایجاد فقط ۵٪ از تولید صنعتی در سال ۱۹۸۹ همچنان کوچک ماند. بخش اشتراکی مرکب از گروه هایی که امکانات را از شهرداری ها اجاره می کردند و گروه های متکی به خود، ۳۶٪ از تولید صنعتی را در همان سال به خود اختصاص دادند. بخش دولتی نیز ۵۶٪ تولید صنعتی را عرضه نمود. در طول دهه ۱۹۸۰ بخش اشتراکی همواره در قیاس با بخش دولتی رشد داشت.

اشتغال در صنایع خدماتی بطور انفجار آمیز رشد کرد. از سال ۱۹۷۸ تا ۱۹۸۸، اشتغال کل در چین ۳۵٪ افزایش یافت، حال آنکه اشتغال در صنایع تهیه مواد خوراکی در حدود ۳۲۷ درصد، خرده فروشی ۳۸۹ درصد و در دیگر بخش های خدماتی ۷۵۰ درصد رشد نمود. اشتغال کل در این سه بخش از ۶ میلیون به ۳۰ میلیون نفر رسید.

کشاورزی از حالت اشتراکی بیرون آمد. زمینها ملی اعلام شد و مسئولیت تولید به واحدهای کشاورزی خانوادگی انتقال یافت. اساساً رقابت کامل در حیطه عرضه در بازار به وجود آمد. در قلمرو تقاضا، سیستم تشویقی در راستای الزام دولت به خرید سهمیه ای به قیمت ثابت و افزایش قیمت ورای مرز سهمیه های تعیین شده، منجر گشت، مشوق های فوق بوسیله افزایش بعدی قیمتها تقویت می شد. اثرات این فرآیند بر تولید همان گونه که انتظار می رفت موفقیت آمیز بود. در فاصله سالهای ۱۹۸۰ و ۱۹۸۴، تولید اقلام خوراکی، نرخ رشد سالانه ای در حدود ۶/۹ درصد و حبوبات ۷/۴ درصد را تجربه کردند. تا سال ۱۹۸۴ مسایل بنیادین مربوط به تأمین مواد غذایی اصلی حل شد و روند صعودی قیمتها متوقف گردید؛ پس از آن تلاش در راستای افزایش محصولات با کیفیت بالاتر نظیر گوشت، سبزیجات و شکر سامان گرفت.

تعامل میان بخشهای روستایی و شهری به تقاضای زیادی در مورد کالاهای مصرفی منجر شد. کل تولید صنعتی از سال ۱۹۷۹ تا ۱۹۸۴ با نرخ رشدی معادل ۸/۶ (سالانه) افزایش یافت، اما تولید یخچال با نرخ معادل ۴۷ درصد و تلویزیون با نرخ ۹۸ درصد در سال رشد نمود. پس از سال ۱۹۸۴ افزایش قیمت مواد کشاورزی متوقف شد و نرخ رشد بخش کشاورزی به ۵٪ (سالانه) کاهش یافت، اما نرخ رشد صنعتی تا ۱۴/۵ درصد اوج گرفت. در سال ۱۹۸۸ چین ۷/۶ میلیون دستگاه یخچال و ۲۵ میلیون تلویزیون تولید کرد. رونق بخش خانه سازی نیز در راه بود. موفقیت بازار مصرف، سنگ بنای رشد سریع و مستمر اقتصادی اوایل دهه